

## بهائیت: تقابل با اقتدار ملی ایران

### گفت و گو با دکتر سیدسعید زاهدزاده‌انی

سرزمین سر بر زد. در این هنگامه، که جامعه ایران در تلاطم حیات اجتماعی خویش (ناشی از گسیخته شدن «نظم کهن» و حرکت به سمت استقرار و تثبیت «نظم جدید») قرار داشت، مجدوبان و مرغوبان غرب، فرست را برای سوار شدن بر موج، و سرعت پختشیدن به فرایند تحریب و تغییر فرهنگ ملی — دینی کشور در جهت ایجاد ناآوری‌های غیر دینی و سکولار غنیمت شمردند. تائج‌گاهه ترقی‌زده، صلای «فرنگی‌ماب شدن کامل ایرانیان از فرق سرتا ناخن پا» را سر داد و به قول خود،

بمب تسليم مطلق در برابر غرب را منفجر ساخت. ظهور و گسترش جریان غرب‌گرا و ستیزندۀ با سنت و باورهای ملی — دینی مردم ایران در عصر مشروطه، ضمناً فرستی برای تجدید فعالیت فرقه‌های یادشده (بابی و بهائی، و دقیق‌تر بگوییم: ازلی و بهائی) پیش آورد که در کنار جریان‌های واردانی سکولار و سنت‌شکن قرار گیرند و به تحریب یا تحریف حرکت‌های احیاگر سنت‌های ملی — دینی مبادرت کنند؛ چیزی که با مطامع و منافع کشورهای استعماری در کشورمان، و روشن‌تر بگوییم با سیاست «بلع ایران اسلامی» به وسیله امپریالیسم روس و انگلیس کاملاً همسویی داشت. فرقه‌های پیش‌گفته با چین اندیشه و عملکردی، طبعاً — حتی اگر هم، از بنیاد و اصل پیدایش، به قدرت‌های سلطه‌جوی بیگانه وابسته نبودند — به صورت «ستون پنجم» استعمارگران عمل می‌کردند.

از ضرورت مطالعه و بررسی جنبش‌های مذهبی و شبه‌مذهبی ایران، از جمله بهائیت، پرسیدید، باید بگوییم که دین و (همچنین در دوران معاصر) ایندولوژی، در

به نام خداوند جان آفرین / حکیم سخن در زبان آفرین، پرسش سیار بجا بایست و می‌تواند مدخل خوبی هم برای بحث ما باشد. بایگری (و در تداوم آن: بهائیگری) در شکل یک جنبش اجتماعی (با بعد فکری و اعتقادی) در قرن سیزدهم هجری (نوزدهم میلادی) در ایران با به عرصه وجود گذاشت و به صورت جریانی موازی، بلکه متضاد با سنت‌ها و رسوم دینی و اجتماعی حاکم بر کشورمان، به حیات خویش ادامه داد. این جریان، به دلیل همین موضع «ساختارشکننه»، عملاً در تقابل با فرهنگ اصیل ملی — اسلامی ایران، و طبعاً در راستای تهاجم قدرت‌های استعماری به ملت ایرانی مسلمان قرار گرفت و به صورت یکی از این‌های آنها بر ضد کانون انگیزش و رهبری مقاومت ملی (تشیع و روحانیت شیعه) به کار رفت.

پس از شکستهای نظامی فاحش ایران از روس و انگلیس در قفقاز و هرات، جمعی از ایرانیان (همچون میرزا ملکم خان و یارانش) به گونه‌ای «منفلانه» (و نه عالمانه و نقادانه) با فرهنگ و تمدن اروپایی تماس یافتند و تحت تأثیر زرق و برق مادی و ظاهری آن، و به سوانح دستیابی به ترقی و پیشرفت، به نوعی با مواریت عظیم فرهنگی و اجتماعی کشور خویش به معارضه برخاستند و در خط «ساختارشکنی» افتادند. همزمان با رشد این جریان انفعالی، نفرت روزافزون مردم مسلمان ایران از ظلم و فساد رژیم حاکم در کشور، و مقابله فراینده آنان (تحت رهبری علمای دین) با مظاهر استبداد و استعمار، زمینه را برای ظهور و رشد جنبش‌های اصلاحی در ایران فراهم ساخت و نهضت عدالتخواهی متنه بمشروطیت افق سیاسی این

بررسی بهائیت در چارچوب تحلیل رشد جریانات انحرافی قرار می‌گیرد که عوامل متعدد داخلی و خارجی زمینه‌ساز و مؤید آن هستند. فقر فرهنگی، بی‌ثباتی سیاسی و فشار شدید اقتصادی از جمله عوامل مؤثر داخلی بودند که رسوخ نیروهای استعماری را باعث شدند. حمایت استعمارگران از بهائیت نیز در همین چارچوب توجیه و تبیین می‌شود. پشتیبانی از بهائیت با هدف مقابله با نیروی مولد و مؤید مقاومت دینی در برابر سلطه استعمارگران انجام می‌شود. سوءاستفاده از عوامل و منابع داخلی نیز این حمایت را کم‌هزینه‌تر و نامحسوس‌تر می‌نمود؛ امری که استعمارگران بدان نیاز مبرم داشتند. در این گفت و گو جناب آقای دکتر سیدسعید زاهدزاده‌انی، عضو هیأت علمی دانشگاه شیراز و دارای دکترای جامعه‌شناسی از انگلستان، زمینه‌های شکل‌گیری بهائیت، اهداف و ابعاد آن را با تأکید بر آسیب‌پذیری داخلی توضیح داده‌اند.

● جناب دکتر زاهد، با تشکر از فرستی که در اختیار «زمانه» قرار داده‌اید، برای شروع بحث، بفرمایید اساساً بحث از جریان‌هایی نظری بایست و بهائیت، در حال حاضر چه ضرورت و فوایدی دارد و به اصطلاح چه عبرت و حکمتی می‌توان از این بحث اموزت؟

**ظهور و گسترش جریان  
غرب‌گرا و سنتیزندگی با سنن و  
باورهای ملی — دینی مردم  
ایران در عصر مشروطه،  
فرصتی برای تجدید فعالیت  
فرقه‌های بابی و بهائی، پیش  
آورده که در کنار جریان‌های  
وارداتی سکولار و سنت‌شکن  
قرار گیرند و به تخریب یا  
تحریف حرکت‌های احیاگر  
سنت‌های ملی — دینی  
مبادرت کنند**

فروپاشی سلسه‌هایی که تقریباً همگی، خطبه‌های نماز جمعه را به نام خلیفة بغداد می‌خواندند، نخستین دولت پایدار ملی در ایران، با تشکیل حکومت صفویه و بر مبنای رسالت بخشیدن به مذهب تشیع، پا به عرصه وجود گذاشت و حدود دویست سال (پرغم مخالفتها و حملات سهمگین همسایگان مقندر و فزون خواه ایران) تاب آورد.

پس از نادرشاه، که دولتی مستعجل بود، شاه بعدی (کریم‌خان زند)، که دلستگی شدید مردم به سلسله سادات صفوی را می‌دید، خود را صرفاً و کلی‌الدوله (نایاب‌السلطنه) خواند و سلطنت را از آن شاهزاده صفوی شمرد. سلسله نسبتاً پرداوم بعدی (یعنی قاجاریه) نیز با اظهار دین‌داری و تمکن به علماء و شاعرین دینی، به تحکیم بنیان حکومت خود پرداخت. چنان‌که، دو انقلاب مهم و انقلاب اسلامی ایران) با نام اسلام و (مشروطیت و پیوست و نظام سیاسی زمان خود را دگرگون ساخت. بر پایه آموزه‌های دینی و رهبری اسلامی به وقوع این واقعیت مسلم و مستمر تاریخی، اهمیت تأثیر دین ناموفق بودن این گونه مردمها و جریان‌های وابسته بدان در کشورمان حکایت دارد. شدت دوری جستن مردم ایران از ایدئولوژی‌های سکولار به حدی است که در تاریخ پنجاه سال اخیر کشورمان، قدرتمندان سیاسی به راحتی توانسته‌اند رهبران و پیروان این ایدئولوژی‌ها را از صحنه سیاست حذف کنند و حتی برای متروع جلوه دادن سرکوب مخالفان (غیر سکولار) خود، آنان را به واستگی به این دسته از اندیشه‌ها منهم سازند. از جمله، می‌توان به سرکوب وسیع و سریع وابستگان و هواداران حزب توده پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و متمهم ساختن مخالفان سیاسی رژیم پهلوی به اتساب به این حزب در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ و بالآخره اخلاقی برجسب «مارکسیست‌های اسلامی» از سوی محمد رضا شاه به مخالفان مذهبی خوش برای سرکوب کردن آن‌ها در همان سال‌ها اشاره کرد.

این امر نشان می‌دهد که در جغرافیای سیاسی ایران، برای ایجاد حرکت‌های پایدار سیاسی، استفاده از دین و نحله‌های شبه‌دینی، به مرتبه کارسازتر از ایدئولوژی‌های سکولار است.

● آیا افراد بازیگر و ناشایست نیز از دین استفاده و در واقع سوء استفاده نمی‌کنند؟

بله متأسفانه گاه می‌شود و سخن من هم دقیقاً همین جاست. در کنار آنچه گفته شد، باید خاطرنشان سازم که این واقعیت، حکم تیغی دو مرد را دارد؛ چرا که، هم اصلاحگران راسخین و عالمان فرزانه دینی می‌توانند در بهبود اوضاع از این قاعده بهره گیرند و هم ناشایستگان و مصلحان دروغین می‌توانند در طریق به بند کشیدن ملت و تفرقه صحف و غارت ثروت‌های وی از آن سود جویند. بررسی «چرایی» و «چگونگی» ظهور، دوام و رشد یا انحطاط این جنبش‌ها ما را نسبت به قواعد حاکم بر آن‌ها آگاه می‌سازد و از این طریق به سیاست‌مداران و دلسویزان ملک و ملت، رهنمود دقیق تری ارائه می‌کند که راه را از چاه، و هادی را از گمراه، هرچه بهتر و عمیق‌تر بازشانست و دست و دسیسه استعمار را در پس پرده بعضی از جریانات، نیکوتربیتند و در صورت لزوم خنثی کنند.

با این توضیح، که اندکی هم مفصل شد، فکر می‌کنم پاسخ پرسش شما را داده باشم.

● متوجه. حال نوبت آن است که در مورد نحوه شکل‌گیری فرقه‌باییت و بهائیت، و علل و زمینه‌های تاریخی آن‌ها بحث شود. به نظر شما، آیا همان‌گونه که بعضی از نویسندهای مذعی اند، این فرقه، در اصل، نهضتی درون‌زا و انقلابی بود یا استعمارگران در کاشت و بوداشت آن دخیل بودند؟

ایجاد حرکت‌های اجتماعی و تشکل‌های سیاسی و سمتدهی به آن‌ها سهم بسزایی دارد. یکی از وجوههای مهم تمایز بین گروه‌ها، دسته‌ها و احزاب سیاسی، مرام یا ایدئولوژی آن‌هاست. هر مذهب یا ایدئولوژی — بسته به میزان نفوذی که در اجتماع دارد — برای خود جنبش‌های اجتماعی ایجاد می‌کند و پهنه‌ای از جغرافیای سیاسی را به خوبی اختصاص می‌دهد. نگاهی به جنبش‌ها می‌دهد که همه آن‌ها از نوعی گرایش و جهتمندی دینی یا ایدئولوژیک برخوردار و متأثر بوده‌اند؛ چراکه از زمان تأسیس دولت صفویه به بعد، سیاست کشورمان (به گونه‌های مختلف) با دین عجین گردید.

● آیا نفوذ و تأثیرگذاری دین و ایدئولوژی در کشورمان یکسان بوده است؟

هرگز. نگاهی به تاریخچه ایدئولوژی‌های سکولار و لا دینانه در ایران، و طرز تلقی مردم این سرزمین از آن‌ها و رویکرد آن‌ها نسبت به این ایدئولوژی‌ها، از ناموفق بودن این گونه مردمها و جریان‌های وابسته بدان در کشورمان حکایت دارد. شدت دوری جستن مردم ایران از ایدئولوژی‌های سکولار به حدی است که در تاریخ پنجاه سال اخیر کشورمان، قدرتمندان سیاسی به راحتی توانسته‌اند رهبران و پیروان این ایدئولوژی‌ها را از صحنه سیاست حذف کنند و حتی برای متروع جلوه دادن سرکوب مخالفان (غیر سکولار) خود، آنان را به واستگی به این دسته از اندیشه‌ها منهم سازند. از جمله، می‌توان به سرکوب وسیع و سریع وابستگان و هواداران حزب توده پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و متمهم ساختن مخالفان سیاسی رژیم پهلوی به اتساب به این حزب در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ و بالآخره اخلاقی برجسب «مارکسیست‌های اسلامی» از سوی محمد رضا شاه به مخالفان مذهبی خوش برای سرکوب کردن آن‌ها در همان سال‌ها اشاره کرد.

این امر نشان می‌دهد که در جغرافیای سیاسی ایران، برای ایجاد حرکت‌های پایدار سیاسی، استفاده از دین و نحله‌های شبه‌دینی، به مرتبه کارسازتر از ایدئولوژی‌های سکولار است.

● آنچه درباره جایگاه دین در پهنه اجتماع و سیاست ایران گفتید، به قرون اخیر اختصاص دارد یا گذشته‌های دورتر و حتی ایران باستان را نیز پوشش می‌دهد؟

این امر، به قرون اخیر اختصاص ندارد. نگاهی به صفحات پرشمار تاریخ ایران، از روزگار باستان تا امروز، گویای تأثیرگذاری بارز و دائمی دین در حوزه سیاست و اجتماع کشورمان است. برای نمونه، امپراتوری مقتدر ساسانی با انکا به دیانت زرتشتی قوام و دوام یافت و این امر را به نحوی دیگر در دولت نیزمند کوروش و امپراتوری هخامنشی نیز مشاهده می‌کنیم. دولت‌های بنی امیه و بنی عباس چند قرن به نام خلفای اسلامی بر ایران و کشورهای همسایه آن حکومت راندند و پس از

بله، این توجه مضمون صراحتاً در کتاب «ظهورالحق» (بخش سوم، ص ۵۳۲) نوشته فاضل مازندرانی، نویسنده و مبلغ بسیار مشهور بهائی، به نقل از یکی از رساله‌های استدلایلی کهنه بابیه، آمده و عبارت آن دقیقاً چنین است: «و في قوله(ع) على العرب شديد، يعني لاهل العربية والقواعد المعروفة ايماء بان ذلك الكتاب على خلاف ما عندهم من التاليف ... قد فهم من كان دائفهم سید و الفي السمع...».

صاحب نظرانی که عمیق و عالمانه با گنجینه فرهنگ و فقاید شیعی آشنا شده، و آثار و الواح باب و بهاء را نیز خوانده‌اند، نیک می‌دانند که مذکورات «اولیه و نخستین» باب و بهاء، چیزی جز تقليد و گرتهبرداری (البته تقليدی ناقص و ناشیانه و بعضًا مضحك) از معارف و تعالیم ناب کتاب و سنت معصومان(ع) نوده و نیست و حقیقی علی محمد باب، با آنکه در ایران به دنیا آمده و زیسته است و مخاطبیش هم ایرانیان بوده‌اند، برخلاف سنت انبیا که به زبان قوم خود سخن می‌گفتند (و به قول قرآن: «و ما ارسلنا من رسول ... ما هیج پیامبری را، جز به زبان قومش، نفرستادیم؛ تا (حقایق را) برای آن‌ها آشکار سازد.» (ابراهیم / ۴)، به تقليد از قرآن و روایات اسلامی، الواح مختلف و نیز کتاب بهاصطلاح اسلامی‌اش، «بیان»، را به عربی نیکاشت و چون زبان عربی را هم درست نیاموخته بود، با غلطگویی‌ها و واژه‌ترانشی‌های مضحك، خود را مضمونه دیگران قرار داد. غافل از اینکه، اگر پیامبر گرامی اسلام با مردم مکه و مدینه به عربی سخن می‌گفتند و قرآن به لسان عربی نازل شده بود، علتش این بود که مخاطبان آن در حصر بعثت — همگی عرب بودند و حضرات مخصوصین نمی‌توانستند با عرب‌زبانان به لسان «عربی» یا «پهلوی» سخن بگویند! اما باب و بهاء، با ایرانیان هم‌سخن بودند و دلیلی نداشت که عربی بیافتد. می‌بینید که همه جا و همه چیز، تقليدی از اسلام است، آن هم به صورت سطحی و ناقص و ناشیانه.

#### ● چه نتیجه‌ای می‌خواهید این مطالب در وبط با بحث حاضر بگیرید؟

اگر کمی حوصله کنید، معلوم می‌شود. تا اینجا دیدیم که مذکورات و اورده‌های «نخستین» باب و بهاء، چه در شیوه عمل و چه در محتوا، دقیقاً گرتهبرداری و تقليد از اسلام بود و خود این مطلب، نشان‌دهنده فقدان «اصالت» و «حقائقیت» این مسلک‌ها و «صدقّت» نداشت رهبران و بنیادگذاران آن‌هاست. نتیجه‌ای که همین‌جا می‌توان گرفت آن است که مبدأ و ریشه این دو مسلک را به هیچ وجه بناید در آسمان سراغ گرفت...!

#### ● آیا نمی‌توان موضوع را به نوعی، ناشی از برداشت (هرچند انحرافی) آنان از آموزه و تعالیم تشیع (قرآن و اهل بیت علیه السلام) دانست؟

خبر! زیرا اولاً، مذکورات باب، دائمًا تغییر و تلفون یافته و از ادعای «بابیت» تا «فائقیت» و «رسالت» پیش رفته و نهایتاً به قول پیروانش: «حضرت رب

به علی محمد «باب» مشهور شد و آیینش «بابیت» نام گرفت. حتی در مجلس گفت و گو با علمای تبریز نیز خود را قائم موعود شیعیان خواند و گفت همان کسی است که شیعیان هزار سال است به انتظار وی به سر می‌بودند. آشوب‌ها و جان‌فشنی‌های اتباع نخستین باب در نقاط مختلف ایران (اظنیر قلعه شیخ طبری مازندران و شهر زنجان) بر ضد قوای دولتی نیز با فرباد «یا صاحب‌الزمان» همراه بود. حتی مدغایرات بعدی باب از قبیل ادعای «رسالت»! نیز، در پوشش تاویل «تحريف‌آمیز و مخدوش» بعضی از روایات «شاذ و متشابه» مربوط به ظهور حضرت صاحب‌الحاج «بیان می‌شد، که توضیح آن مجالی دیگری می‌طلبد؛ چنان‌که، میرزا حسین‌علی بهاء (مؤسس فرقه بهائیت) نیز خود را مصادق «رجعت حسینی»! می‌نامید و پیش از او هم، سران بایت در نبرد با شقون دولتی، زمانی که جان خویش را در معرض خطر می‌دیدند، برای قوت قلب یاران خود به آن‌ها نوید می‌دادند که در صورت قتل، خلیلی زود زنده خواهند شد و به جهان برخواهند گشته و می‌دانیم مسأله «رجعت» امامان و اصحاب برگزیده آنان در آخرالزمان برای انتقام از دشمنان خویش، جزء عقاید و باورهای اصولی شیعه است، که طبق معمول، رهبران این دو مسلک برای پیشبرد مقصود خود، بدان تشتبث جسته‌اند (بی‌آنکه به لوازم و ضوابط دینی آن در متون معتبر اسلامی، پایین‌باشد).

البته زمانی هم که هیچ یک از آن وعده‌ها و ادعاهای راست در نیامد و صلابت و قاطعیت بزرگ‌مرد تاریخ ایران، شادروان میرزا تقی خان امیرکبیر، همه آرزوهای آن جماعت را برپاد داد، باب تأویلات و تحریفات جدیدی گشوده شد و مثلاً ادعای گردید که مراد از نوید احیای زمین و نجات جهان از دست ستمگران توسط مهدی(عج)، زنده شدن جان‌ها به نور تعالیم باب و بهاء، و رهیدن قلوب از خلمات گمراهی (بخوانید: تشیع اثنی عشری)! بوده که آن هم حاصل شده است!... (این مطالب را می‌توانید در آثار معتبر بهائیت، نظیر «اسرار الاتار» فاضل مازندرانی، و دیگر کتب آنان بینیند. حتی برای آنکه غلط‌های فاحش ادبی و نحوی باب را (که از همان آغاز، سر و صدای زیادی برانگیخت) توجیه کنند ادعا کردند که مراد از عبارت «و على العرب شدید» که در وصف امام زمان(ع) آمده، قهر و شدت عمل او نسبت به قواعد زبان عربی، و آشیانی با این قواعد (یعنی علم) است! و مقصود این حدیث آن است که کتاب «بیان» علی محمد باب، به شیوه‌ای مخالف با شیوه مرسوم مؤلفان کتب نوشته شده است، و اگر این نوع تفسیر از عبارت حدیث فوق، برایتان هضم‌شدنی نیست، به فهم خود شک کنید! چون این عبارت را فقط کسی درست می‌فهمد که دارای فهم استوار باشد و خوب حرف گوش کند! که شما، اندیشمندان مسلمان و شیعه، البته هیچ کدامش را ندارید!]

● یعنی، چنین توجیه سست و بی‌بنیادی واقعاً در آثار معتبر بهائیان آمده است؟!

حقیقت این است که در بررسی و تحلیل جریان بایت و بهائیت، چند مسأله را باید از هم تفکیک کرد. یکی: عوامل ایجاد و هدایت این جریانات، و دیگری: بسترها و زمینه‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مساعد برای رشد و توسعه آن‌ها در ایران. ضمناً باید بین سران و صحنه‌گردانان اصلی این جریان‌ها، و پیروان عادی و معمولی آن‌ها، تا حدودی تفاوت گذارد و حساب آن‌ها را با هم خلط نکرد؛ هرچند دسته اخیر به مثابه «سپر بلا» و «عامل اجرایی» مقاصد و اهداف رهبران عمل می‌کنند و معمولاً نیز رنج‌ها و خسارتهای جانی و مالی در راه حفظ موجودیت فرقه و پیشبرد مصالح و منافع زعمای تشكیلات آن، متوجه آن‌هاست. افزوند بر این، عاملان و هادیان و صحنه‌گردانان اصلی جریان بایت و بدویزه بهائیت، به دو دسته داخلی و خارجی (بیگانه) تقسیم می‌شوند که باید سه‌هم هر یک را در فرایند پیدا شی و گسترش فرقه در ایران و جهان، دقیقاً بررسی کرد و معلوم ساخت.

از همه این‌ها گذشته، باید تمامی برداشت‌ها، استنبطات‌ها، نتیجه‌گیری‌ها و نیز رد و قبول‌ها و تصدیق و تکذیب‌ها درباره پیشینهٔ تاریخی این جریانات و عملکرد سران آن‌ها، صرف بر اسناد و مدارک متفق و معتبر تاریخی بینی باشد نه مثلاً ادعاهای خود فرقه؛ زیرا روش است که اگر فرد یا گروهی (فرضی) به قدرت‌های خارجی وابسته باشد، هیچ‌گاه خود صراحتاً و با طیب خاطر، بر این امر اعتراض نمی‌کند، بلکه تا می‌تواند آن را انکار یا توجیه می‌کند. بنابراین باید دید قرائن و شواهد مستند تاریخی، در این باره چه حکم می‌کند؟ و فرایند تحقیق و پژوهش علمی چه نظریه‌ای را به اثبات می‌رساند؟

توجه به مجموع این نکات، می‌تواند رهگشایی ما به «کشف حقیقت» باشد و راه را برای رسیدن به پاسخ‌های صحیح و استوار به پرسش‌های شما بگشاید.

#### ● حال که روش تحقیق و بحث در موضوع روش شد، بررسی را از رهبران و بنیادگذاران این جریان آغاز می‌کنیم.

در مورد رهبران و بنیادگذاران بایت و بهائیت، متأسفانه باید بگوییم که بررسی و واکاوی دقیق و عالمانه از کارنامه فکری و سیاسی آن‌ها، پژوهندۀ تیزبین و ژرفانگر را نسبت به «صدقّت» ایشان در دعاوی خویش بهشدت مشکوک می‌سازد. با مروری دقیق و جامع بر آثار اولیه میرزا علی محمد باب (بنیادگذار بایت) به روشنی معلوم می‌شود که وی، کار خود را بر پایه «استفاده از ایرانی» از باورها و عقاید رایج در بین شیعیان (بهویزه اصل قائلیت حضرت حجت بن الحسن العسکری «عج»، امام دوازدهم و غائب شیعیان) آغاز کرد و حتی در آثار خود، نظیر تفسیر سوره یوسف(ع)، به نام و مشخصات دقیق آن حضرت تصویر کرد و خود را «باب» علم ایشان و ائمه اثنی عشر(ع) نامید، و پیروان نخستین باب هم همین تقی را دقیقاً راجع به او داشتند. از این‌روست که

منت نهیم و آنان را پیشوایان و ارثاقان روی زمین قرار دهیم» (قصص / ۵). «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ ... ؟ خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می‌دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان‌گونه که به پیشیگان آن‌ها خلافت روی زمین را بخشید؛ و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده، پایبرجا و ریشه‌دار خواهد ساخت؛ و ترسانش را به امنیت و آرامش مبدل می‌کند، (آینجان) که تنها مرآ میرپرستند و چیزی را شریک من خواهند ساخت» (نور / ۵۵)، در احادیث شیعه و سنت نیز به کرات با تعبیر «یَمَلِأُ الْأَرْضُ شَيْعَهُ وَ سَفَنَ نَبْرَزَ» ما ملئت ظلمًا و جورًا» روبرو می‌شویم و در سلام به آن حضرت می‌خواهیم: «السلام على المهدى الذى وعد الله به الامم از يحجمع به الكلم و يلم به الشعث و يملأ

ص ۱۹۵: «اول و اعظم و اکبر جمیع کتب است») می‌گویند: «یا بقیه الله قد فدیت بكلی لک و رضیت السبب فی سیلک و ما تمثیت الا القتل فی محبتک.» جالب است که بهاء در «ایقان» (ص ۱۹۵) و عباس افندی نیز در «مقاله شخصی سیاح» (چاپ مؤسسه ملنی مطبوعات امری، ۱۱۹ بدبیع، ص ۴۹) هر دو به صدور این کلام از باب به صراحت اشاره کردند.

در حال حاضر نیز، اگر کسی بخواهد، کاملاً می‌تواند «مشخصات قطعی» قائم موعود اسلام و قرآن (عج) و «خطوط کلی» حرکت او در آخرین زمان را به نحو روشن و اطمینان اور از خلال صدها آیه و حدیث بدست آورده و سپس در قیاس آنها با مدعیات باب و بهاء، به روشی «افسانه» را از «حقیقت» و «دوغ» را از «وشاب» تشخیص دهد.

اعلیٰ شدہ است! و جالب این است کہ خود بایان و بھائیان نیز منکر این تلوّن‌ها و تناقض‌ها نیستند، متنہا ادعا می کنند کہ این امر، از روی به اصطلاح: «حکمت»، یعنی ملاحظہ شرایط و مقتضیات روز، انجام شده است۔ چیزی کہ البتہ ہر مدعی باطلی نیز برای توجیہ تناقض گوئی‌ها و زمانه‌بازی‌های خوبیں می تواند ادعا کند۔

ثانياً، اندکی دقت در مدعیات باب و یاراش، و مقایسه آن‌ها با مفاد آیات قرآنی و روایات معتبر اسلامی، انسان را به سستی این مدعیات و ناهمنخوانی و ناسازگاری آشکار آن‌ها با مندرجات متون اسلامی واقف می‌سازد.

• اگر امکان دارد، به مواردی از این تعارض‌ها و ناهمخوانی‌ها اشاره کنید.

بینید، مسأله «مهدویت» و «فائمیت» در دین اسلام (به ویژه اسلام شیعی)، هم به لحاظ «موضوع» و هم از حیث «مصادق»، امری واضح و روش است. آیات و روایات بی شماری که در کتاب و سنت معصومین(ع) وارد شده (و حتی کتب معتبر اهل سنت نیز از آن‌ها سرشار است) و همچنین تحقیقات و پژوهش‌هایی که علمای بزرگ شیعه، از شیخ صدوق، مفید، طوسي و علامه مجلسی تا داشمندان عصر حاضر، انجام داده‌اند، کاملاً بر این مسأله نور افکنده و ابعاد و حواب گوناگون آن (از جمله، «مصادق یگانه و منحصر به‌فرد»!؛ اش: حضرت حجت بن الحسن العسكري)، (او) مشخص ساخته است.

به این مصادق خاص، حتی در آثار شیخ احمد  
احسائی و سید کاظم رشتی نیز، که از شخصیت‌های  
مورد احترام بابیت و بهائیت‌اند و دومی، یعنی سید کاظم،  
استاد خود باب بوده، تصریح شده است. اساساً در زمان  
ظهور باب، موضوع مهدویت و مصادق آن، چنان روش  
و مسلم بوده که به اعتراف خود بایان و بهائیان، آقای  
باب، خود را ناگزیر دیده است که در چند سال نخست  
ظهور و ادعای خویش، با توده انبوه شیعیان در این  
عقیده هماویی کند و در آثار و الواحش خود را «باب»  
و «فداei» حضرت محمد بن الحسن العسكري نشان  
دهد، تا او را طرد نکند و بتواند به مصالحة رسالت‌ش را  
بیش ببرد. و این سخن او است در تفسیری که با عنوان  
«قوم الاسماء» بر سوره پیوسف(ع) نوشته و در فصل  
«سوره الملک» آن صراحتاً حضرت ولی عصر(عج) با  
نام و شجره خانوادگی یاد کرده و خود را مأمور ایشان  
خوانده است (که طبق نظر محققان، مسلم‌آ مقصود  
از «من پیشهه الله» هم که باب کرازا در آثارش از  
آن یاد کرده همین شخصیت است): «الله قد قدر ان  
یخرج ذلك الكتاب في تفسير احسن التخصص من عند  
محمد بن الحسن بن على بن محمد بن على بن موسى  
بن جعفر بن محمد بن على بن الحسين بن على بن  
ابی طالب على عبده ليكون حجه الله من عند الذکر على  
العالمین»، نیز در همان کتاب «قیوم الاسماء» (که به  
قول حسینعلی بهاء در «ایقان»، چاپ مصر، ۱۳۱۸ق).



• جالب است، اگر می‌شود کمی ریزتر این موضوع را بشکافید.

به الارض عدلا و قسطا و ينجز به وعد المؤمنين.  
بر پایه این آیات و روایات بی شمار، قرار نیست  
«مهدی» هم که می آید مثل (نبیا و اولیای پیشین)  
دوران ظهور و قیامش را در تبعید زندان به سر  
برد و دست آخر هم به شهادت برسد و خم به ابروی  
ستمگران نیاید و باز بشریت چشم به آسمان دوزد و زار  
بنیاد که خداها منجی کی از راه می رسد؟! نه! او قائم  
«منصور»ی است که آیه فتح و ظفر بر پیشانی وی و  
پیارانش نوشته شده است و ظهور او ناقوس مرگ ستم  
و سنتکاران را در سراسر جهان به صدا در می آورد.  
خوب، حالا شخص میرزا علی محمد باب را با همین  
یک خصوصیت مهدی، و اصل اساسی در مهدویت،  
محک بزنید. میرزا علی محمد باب (به کوه خود متابع  
ابی و بهائی) در همان آغاز بهاصطلاح ظهور خود،  
توسط حاکم شیراز دستگیر شد و سیلی خورد و مجبور  
شد بر فراز منبر شیراز اطهار توبه کند. سپس در خانه  
خود حبس نظر شد و انگاه قلاچاقی از شیراز گریخت



در ابتدای امر (که دیگر هیچ گاه تکرار نشد و نمی‌شود) اشاره کنم. می‌دانیم که بایت، در ابتدای امر، با توجه و استقبال بخش نسبتاً درخور ملاحظه‌ای از مردم ایران روبه‌رو شد، بهنحوی که آشوب پیروان باب در کشور (بهویزه) با توجه به شرایط شکننده سیاسی – نظامی کشورمان در آن روزگار؛ ضعف آشکار دربار فوجات در اداره کشور، شکست‌های نظامی پیاپی ایران از روس و سپس انگلیس در ماجراه قفقاز و هرات، و مداخلات فرازینده آن‌ها در مقدرات این کشور، شورش شاهزادگان مدعی سلطنت و نیز آشوب حسن خان سالار در خراسان) کشورمان را با خطرها و مشکلات جدی روبه‌رو ساخت که اگر درایت و قاطعیت شخص امیرکبیر نبود، معلوم نیست کار به کجا می‌انجامید.

اما با توجه به مستقیم بیانات و اعتقادات و بهویزه عجز باب از پاسخگویی به پرسش‌های علمای تبریز و بر ملا شدن مدعيات تازه‌ای، که به اعدام شخص او و سرکوب شورش پیروانش در کشور منجر شد، بایت به گروهی اندکشمار و نهان و شن تقلیل یافت که از آن پس اگر خطای هم داشت، محدود به ترور غافلگیرانه بعضی از اشخاص بود، و در واقع این جریان، دیگر توان خود را برای تجدید آشوب‌های پیشین (نظیر آشوب زنجان یا مازندران) از کف داده بود. باید دید آن رشد و گسترش اولیه، مرهون چه اموری بود و به دیگر تعبیر؛ چه چیزهایی بستر و زمینه مساعد را برای توسعه نسبتاً وسیع بایت در ابتدای امر فراهم کرد؟

در اینجا باید به چند عامل اشاره کنم:

۱- نخستین عاملی که زمینه و بستر را برای رشد اولیه این جریان در کشورمان آماده ساخت، وجود ضعف‌ها و کاسته‌های گوناگون فرهنگی، سیاسی و اقتصادی در جامعه ایران آن روزگار (اعم از دولت و ملت) بود که طبعاً زمینه را برای بروز مشکلات و پذیرش آسیب‌ها فراهم می‌ساخت. می‌دانیم که پس از فروپاشی صفویه، ایران اسلامی حدود نیم قرن هرج و مرج و کشتار را از سر گذراند و در این مدت بنیه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی آن به مقدار زیادی، تحلیل رفت. سپس نیز با تهاجم نظامی مستقیم روسیه و بعد انگلیس روبه‌رو گردید و به شدت گرفتار مداخلات فرازینده آن دو شد، و این امر، بر دردها و مشکلات جانکار این جامعه افزود. طبیعی است که یک کشور، در شرایط ضعف و ناتوانی نمی‌تواند در برابر عوامل گوناگون تخریب و تفرقه پایداری کند. بایت در واپسین سال‌های دولت حاجی میرزا آقاسی (صدر اعظم محمدشاه قاجار) ظهر کرد. حاجی میرزا آقاسی به علل گوناگون، بهویزه تحکمات و گربه‌رقاصی‌های مداوم روس و انگلیس و عثمانی در کار اداره امور کشور فرومانده بود. مرگ محمدشاه و برکتاری او نیز، کشور را به کام آشوب‌ها و اغتشاشاتی بسیار کشنده نظری فتنه حسن خان سالار در خراسان کشانید، و در چنین شرایطی بود که بایان در مازندران و زنجان توائیتند به سیع نیرو مبادرت کنند و بر دامنه قدرت و آشوب خویش بیفزايند.

۲- دومین عامل، استفاده «ابزاری» و حساب‌شده سران

از ادعای «قائمیت» باب مطلع شد، به نوشته کتاب «ظهور الحق» (بخش سوم، ص ۱۷۴) «صیحه زد» و از بایت کاملاً «عارض» کرد و بر ضد او «قیام نمود» و جمعی نیز در تهران «به سبب او» از باب روی گردانند. در همین زمینه، نقل مطلبی نیز از عبدالحسین آواره (آیتی بعدی) در «الکواكب الدربیه» (ج ۱، ص ۳۶۱) خالی از لطف نیست. می‌دانید که این کتاب، تحت نظر پیشوای وقت بهاییان (عباس افندی) نگارش یافته است و مؤلف آن در آن وقت، از مبلغان و نویسندهای بزرگ بهائیت شمرده می‌شد (که البته چندی بعد، از آن مسلک برگشت و کتاب بسیار خواندنی و کوبنده «کشف‌الحیل» را در انتقاد از فرقه و سران آن نوشت و منتشر ساخت). آواره در این کتاب، برای کوبیدن میرزا یحیی صبح ازل (برادر و رقیب بهاء)، و پیشوای فرقه ازلی، مطلبی را از زبان وی نقل می‌کند که نشان می‌دهد این رجل شاخص بایی نیز (که اکثر بایان نخستین، او را «وصی» باب می‌انگاشتند) شخص «قائم موعود» را همچون عائمه شیعیان در فرد دیگر غیر از باب جستجو می‌کرده است. آواره می‌نویسد: «... شنیدم از شخص مونتفی که گفت در همان اوان که بعضی القاب از قبیل مرأت و وحید و ازل از قبل حضرت باب برای او» یعنی صبح ازل «رسید و توقعات رفیعه صادر می‌شد روزی نزد حضرت بهاء‌الله محترمانه اظهار نمود که اگر قائم مسلمین و موعود منتظرین ظهور فرماید، ما چه خواهیم ساخت و به کدام عندر توائیم پرداخت و این القاب و اوصاف که باب به ما داده به چه کار خواهد خورد؟!»

● آن طور که معلوم می‌شود، این مبلغ بهائی مقصود غلام احمد فایانی، بنیادگزار فایانی گری در شبه قاره هند است (آمد و ادعای قائمیت کرد و حذف صدهزار مرید هم پیدا کرد، ولی این قائم حقیقی (باب) را مسلمانان گرفتند و کشتندا عبارت بهاء دقیقاً چنین است: «نفسی از اهل سنت و جماعت در جهتی از جهات، ادعای قائمیت نموده و الى حين قریب صد هزار نفس اطاعت‌نش نمودند و به خدمتش قیام کردند. قائم حقیقی (یعنی میرزا علی محمد باب) به نور الهی در ایران قیام بر امر فرمود شهیدش نمودند...» به همین سادگی!

این بود فرجام کسی که شیعیان (و مسلمانان، بلکه پیروان ادیان) قرن‌ها منتظر هستند که پا در رکاب کند و بیاید و بنیاد ظلم و فساد و انحراف را از بسیط زمین برآفکند! از قضا جاشین این جناب باب، یعنی حسینعلی نوری بهاء، نیز (که خود را موعود باب می‌شمرد) سرگششت و سرزنشت بهتری از باب و «مهدی مغلوب!» آقایان نداشت و او نیز همه عمرش را در تبعید، زندان و حبس نظر در این شهر و آن شهر گذراند و فریاد لا اله الا انا المسجون الفرد (خدایی جز من زندانی تنها نیست!) سرداد.

ناسازگاری مدعيات آقای علی محمد «باب» با وعده‌ها و پیش‌گویی‌های مستند دینی تا آنجا بود که وقتی ملا عبدالخالق یزدی (از ارکان بایه و شیخیه، و مورد لطف و عنایت خاص علی محمد شیرازی)

● بسیار خوب، بعد از روشن شدن عوامل اصلی این جریان، بهتر است درباره اموری صحبت شود که زمینه و بستر را برای رشد این جریان مساعد ساخت. در این زمینه ابتدا باید به رشد نسبتاً وسیع بایت

**صاحب نظرانی که آثار و الواح  
باب و بهاء را خوانده‌اند،  
نیک می‌دانند که مدعیات  
«اولیه و نخستین» آنها،  
چیزی جز تقلید و گرتهداری  
از معارف و تعالیم ناب کتاب  
و سنت معصومان(ع) نبوده  
و نیست و حتی علی محمد  
باب، با آنکه در ایران به دنیا  
آمد و مخاطبیش هم ایرانیان  
بوده‌اند، برخلاف سنت انبیا  
که به زبان قوم خود سخن  
می‌گفتند به تقلید از قرآن  
و روایات اسلامی، الواح  
مختلف و نیز کتاب به‌اصطلاح  
اسمنانی‌اش، «بیان»، را به  
عربی نگاشته است**

(و عمده‌تاً از سیره معمول حکومت استبدادی وقت در مواجهه خشن با متمردان، ناسی می‌شد) عمل‌خوارک خوبی برای مظلوم‌نمایی به دست رهبران بعدی این جریان داد که از آن برای تحریک عواطف پیروان خود (و پوشاندن ناتوانی علمی خویش در اثبات منطقی مدعیات این مسلک) بهره وافر گیرند.

۴— چهارمین عامل، دسته‌های مشکوکی بود که از درون دستگاه حکومت، ماده «فتنه» را غلیظ می‌خواست تا ابعاض سیاسی خویش مبنی بر قبضه کردن رأس هرم قدرت نایل شود.

پذیرایی گرم منوچهرخان معتمدالدوله (حاکم «ارمنی» مذهب و «گرجستانی» تبار اصفهان در زمان محمدشاه قاجار) به طور کاملاً مخفیانه و به مدت چند ماه از جانب باب، اقدامی سخت مشکوک و بودار است که حتی روایت‌های «توش شده» منابع بابی و بهائی از ماجرا نیز، بر مقاصد سیاسی «بلندپروازانه» حاکم اصفهان در این کار مهر تأیید می‌زند. توجه شود که این پذیرایی سیار گرم و سی شائیه! درست در شرایط انجام می‌شد که آقای باب به علت خروج بی اجازه از حبس نظر حاکم شیراز (حسین‌خان نظام‌الدوله) طبعاً تحت تعقیب حکومت قرار داشت و سیاست دولت مرکزی (به ریاست حاجی میرزا افاسی) نیز بهیچ وجه، «پذیرایی» از باب و «تشویق» او نبود.

مهمنتر از کار منوچهرخان، روابط مشکوک و سؤال‌انگیز میرزا آقاخان نوری با بابیان و بهویژه با شخص میرزا حسینعلی بهاء در زمان محمدشاه و ناصرالدین‌شاه است که اخبار مربوط به آن، در خود متابع بهائی آمده است. میرزا آقاخان، صدراعظم انگلوفیل ناصرالدین‌شاه تحت الحمایة سفارت انگلیس و بعد تزار روس، و رکن اصلی در پیشبرد توطئه استبدادی – استعماری عزل و شهادت امیرکبیر بود. چنین کسی پس از عزل امیر، به صدارت ایران رسید و از جمله کارهایی که در همان ابتدای صدارت انجام داد، این است که بهاء را (که امیر او را به پذیرایی و مهمندانه از وی مأمور کرد...) برادرش را به پذیرایی و مهمندانه از وی مأمور کرد... (ویژه نامه ایام ۲۹، ۲۹، ضمیمه روزنامه جام جم، مورخ ۶ شهریور ۱۲۸۶، بحث خویی در این زمینه دارد).

پیداست وقتی که کارکنان مهم یک رژیم، با مخالفان آن حکومت (بهویژه مخالفانی که به طور نهان و آشکار، مشق «براندازی» می‌کنند) بند و بست دارند، به طور قهقهی، غالله کننا و کیفا توسعه و تعمیق خواهد یافت و رفع آن مشکل خواهد گشت.

**۰۱۰ آیا حمایت‌های پنهان و اشکار دولت‌های خارجی (مثل روسیه و انگلیس) از فرقه بایت و بهائیت را نیز می‌توان در ردیف عواملی قرار داد که بستر و زمینه را برای رشد و گسترش این جریان‌ها مساعد ساخت؟**

از جهتی، بله. اما راستش را بخواهید سهم این دولت‌ها در پیشبرد ماجرا، از سهم عوامل زمینه‌ساز یا کاتالیزور، فراتر است. اگر یادتان باشد در آغاز این

باایت از عقاید و احساسات پاک دینی و مذهبی مردم ایران، و در رأس همه؛ اعتقاد آنان به اصل مهدویت و امید و انتظار فرج، بود؛ امید و انتظاری که به ویژه در آن روزگار، به علت ضعف و ناتوانی ایران در برابر همسایگان زورگو و کافرپیشه خویش (روس تزاری و بریتانیا) و به سنته امده ملت مسلمان از مداخلات و تحکم‌های زنده و فزاینده استعمارگران صلیبی در این سرزمین (برای نمونه، توجه شود به زورگویی‌های سفیر مغورو تزاری در تهران، گریايدوف)، که به خشم و قیام عمومی مردم و قتل سفیر و همراهان وی انجامید) بسیار پرنگ شده بود.

سران جریان باایت، با سوء استفاده از عقاید پاک مردم، سعی کردند آنان را فریب دهند و مسلماً اگر میرزا علی‌محمد باب، داعیه‌های متغیر و نوبه‌نوی خود (مبنی بر ادعای قائمیت و رسالت و...) را در همان «روز اول»، آن هم به طور «صریح و بی‌پرده» با مردم در میان می‌گذاشت، هیچ یک از مردم مؤمن و مسلمان این مرز و بوم به او نمی‌گردیدند (بازیگران سیاسی، که اساساً دنیال آب‌گل آسود و بازار اشتفته می‌گردند، حساب دیگر دارند، و تعدادشان نیز ناجیز و انگشت‌شمار است). چنان‌که وقتی که جمعی از سران باایه (از جمله: حسینعلی بهاء) در دشت «بدشت» (حوالی شاهزاد) اعلام کردند که احکام و مقررات دین اسلام در ظهور جدید، منسخ شده است و فرهنگ‌لین با روی بار و بزرگ کرده به جمع مردم پا گذاشت، به تصریح خود متابع بهائی، جمعی از بابیان از پیروی باب عدول کردند و چنان رفتند که دیگر بزنگشتن و حتی ملا حسین پشوپیانی (شخصیت دوم باایه، و ملقب به «باب‌الباب») پس از اطلاع از قضیه بدشت، در قلعه شیخ طبرسی اعلام کرد که اگر در بدشت بود، بدشتیان راه بایت این کار، حد می‌زد!

اما متأسفانه علی‌محمد باب ابتدا خود را معتقد به باورهای اسلامی و شیعی ملت ایران نشان داد و دم از پیروی و فداکاری در راه حضرت «محمد بن الحسن العسکری» (ع) زد و خود را صرف «باب» آن حضرت خواند که به معنای آگاهی از علوم اهل بیت (ع) و ارتباط با آنان بود. این امر طبعاً برای منتظران ظهور حضرت و علاقمندان به ذرازی پیامبر(ص) (که باب، منسوب به آنان بود) جاذبه داشت و آن‌ها را به خود جلب می‌کرد. چند سال بعد او پا را فراتر نهاد و مدعیاتی چون قائمیت و رسالت را مطرح ساخت که حساب دیگر داشت، ولی این نیز چنان نبود که بلافضلله به گوش مردم برسد و اطلاعاتشان از دعاوی تازه باب، به‌اصطلاح «به روز» باشد.

۳— عامل سوم، «محصور بودن دائم» باب در زندان ماکو و چهربیق، و دسترسی نداشتن «آسان و مستقیم» مردم به وی، بود که به طور طبیعی زمینه را برای «تبیلغات حساب‌شده» سران باایه بین مردم راجع به باب و نیز «مظلوم‌نمایی» آنان فراهم می‌ساخت و بهویژه اقدامات تند و بعضًا قساوت‌آمیزی که با شورشگران باای پس از دستگیری آن‌ها می‌شد و هیچ ضرورتی هم نداشت



**سران جریان بایت، با سوء استفاده از عقاید پاک مردم، سعی کردند آنان را فریب دهند و مسلماً اگر میرزا علی محمد باب، داعیه‌های متغیر و نوبه‌نوي خود (مبني بر ادعای قائمیت و رسالت ...) را در همان «روز اول»، آن هم به طور «صریح و بی‌پرده» با مردم در میان می‌گذاشت، هیچ یک از مردم مؤمن و مسلمان این مرز و بوم به او نمی‌گرویدند**

قسمت از بحث، گفتیم که عاملان و صحته‌گردانی اصلی جریان بایت و بمویزه بهائیت، به دو دستهٔ داخلی و خارجی (ایرانی و غیر ایرانی) تقسیم می‌شوند.

#### ● شود بیشتر توضیح دهد؟

قرائی و شواهد سیاری وجود دارد که نشان می‌دهد قدرت‌های بیگانه (اگر نگوییم در اصل «ایجاد» این جریان‌ها دست داشته‌اند) دست کم باید پذیریم که در بقا و توسعه آن‌ها تعیین کننده بوده‌اند. به بعضی از این شواهد در طی بحث اشاره خواهم کرد. عجالتاً باید این نکته اساسی را خاطرنشان کنم که قدرت‌های سلطه‌جوی بیگانه، ایران «متحد و یکپارچه»، و «بدور از اختلافات و تنشی‌های درونی» را به هیچ رو نمی‌سندند و منافعشان اقضا می‌کند که هر روز در این کشور کشمکش و جنجال تازه‌ای به راه آفتد و «کیان ملی» و «انسجام دینی» این ملت، که به برکت «تشیع» و «زعامت دینی فقیهان پارسا» فراهم آمده است، آسیب جدی بییند، تا بلع آن آسان‌تر گردد. بدین ترتیب، کاملاً به نفع استعمارگران است که گروهی در این کشور پا به عرصه وجود گذارند که با ایمان و آرمان اکثریت ملت، مخالف باشند و این «تضاد بینایین و لاعلاج»، قهره‌ا ملت را بر ضد آنان بسیج، و نیروی آنان را عوض درگیری با بیگانه مجاوز، معطوف به درون کند. متقابلاً این گروه نیز (که در برابر توفاق خشم ملت، سرپناهی می‌حوید) برای بقا و رشد خویش، به بیگانه متوجه شود و بیگانه سلطه‌جو و گوش‌زنگ نیز فرست به دستش آید و بتواند در ازای کمک به این گروه و تجهیز و تقویت آن، از وی به منابع حریه‌ای دائمی بر ضد ملت و مصالح آن بهره جوید، ضمن اینکه سیاست «اختلاف بیناز و حکومت کن»، باید نسبت به همین گروه نیز اجرا شود و همیشه در میان آن‌ها مذکوبان وجود داشته باشند که کسی فیلش یاد هندوستان (معنی استقلال از قدرت خارجی) نکند و در صورت لزوم، مهره‌هایی که تاریخ مصروفشان پایان یافته است، جایه‌جا شوند و هر کدام که توان و آمادگی بیشتری در پیشبرد فرامین ارباب داشته باشند، جای دیگران را بگیرند.

در ماجرای سوء قصد نافرجام جمعی از بایان به ناصرالدین‌شاه قاجار (واخر شوال ۱۲۶۸ق.)، شمار درخور ملاحظه‌ای از سران این جماعت دستگیر شدند و به زندان افتادند و نهایتاً اعدام شدند. شخص بهاء نیز در جایگاه یکی از متفهمنان اصلی پرونده ترور شاه ایران، همراه دیگر سران بایه در آن ماجرا دستگیر شد و به زندان افتاد و از آنجاکه فردی چون مهد علیا (مادر ناصرالدین‌شاه) بهاء را جنباً در این توطنه دخیل می‌دانست و به شدت بر مجازات وی اصرار می‌کرد، جان او سخت (و شاید سختتر از دیگر سران) در معرض خطر بود. اما ناگهان سفیر وقت روسیه در ایران (پرنس دالگوروکی) به نجوى عجیب و غیر معمول و کاملاً سؤال‌انگیز در مورد این یکی، یعنی بهاء، پادرمیانی کرد و با فشار و تهدید (و حتی دادن شهادت به نفع وی در هنگام محاکمه) موجبات آزادی او را از زندان و اعدام توضیحی بدھید.

فرابهم ساخت و حتی هنگام تبعید بهاء از تهران به بغداد، غلام سفارت روس را همراه فراشان دولت ایران فرستاد تا مبادا در میان رام، گزندی به او برسد! آنچه گفتیم با آب و تاب در منابع دست اول خود بهائیان، همچون کتاب «ققن بن دیع» (نوشته شوقي افندی؛ رهبر بهائیت) و «مطلع الانوار»، تلخیص تاریخ نبیل زرندی، آمده است و از بعضی تعابیر شوقي و دیگران بر می‌آید که سفیر روسیه به بهاء، به چشم «تحت‌الحمایه» روسیه می‌نگریسته و گویا طبق قانون «کاپیتو‌لاسیون» با وی رفتار می‌کرده است؛ آن زمان این گونه پادرمیانی‌ها و حمایت‌های سفرای بیگانه از افراد، بازتاب بسیار بدی در افکار عمومی داشت و شاید در طی دو قرن اخیر، موردي توان یافت (یا لاقل، کمتر می‌توان یافت) که سفرای بیگانه، این چنین به دفاع از یک به اصطلاح ایرانی، پاشنه گیوه را کشیده باشند!

این حادثه تأمل برانگیز سیاسی — تاریخی، سال‌ها پیش از تأسیس بهائیت به دست بهاء رخ داد و روشن است که اگر حمایت جدی و بی‌امان جناب پرنس روسی در آن وافسای نبود، آقای بهاء سرنوشتی بهتر از دیگر اعضا شیکه ترور نمی‌یافت و دیگر زنده نبود تا سال‌ها بعد، ماشین بهائیت را در قلمرو عثمانی کلید زندگانی کرد. همین دلیل هم، پس از خروج از ایران، در آن لوح مشهورش، خطاب به تزار روسیه، از سفیر وی بابت حمایت‌هایی که کرده بود تشکر کرد.

ماجراء، ده‌ها سال بعد نیز مجدداً به گونه دیگری تکرار شد: فرزند بزرگ بهاء و جانشین وی، عباس افندی، در شومترین زمان برای جهان اسلام و شرق (یعنی در دورانی که امپراتریسم بریتانیا، با زور و نیزگ، مناطق اسلامی را — از مصر، عراق، فلسطین و اردن تا فقفاز و افغانستان ... — اشغال کرده و در شبےقاره هند، چنگال‌هایش را تا مرتفق، به خون آزادی خواهان آن دیار آلوه و با کشتارهای فجیعی چون قتل عام اهالی «امریتسار» در ۱۹۱۹، روی چنگیز را سفید کرده و در ایران نیز از طریق تحمیل قرارداد ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۹ تحکومت کن»، باید نسبت به همین گروه نیز بینزار و همیشه در میان آن‌ها مذکوبان وجود داشته باشند که کسی فیلش یاد هندوستان (معنی استقلال از قدرت خارجی) نکند و در صورت لزوم، مهره‌هایی که تاریخ مصروفشان پایان یافته است، جایه‌جا شوند و هر کدام که توان و آمادگی بیشتری در پیشبرد فرامین ارباب داشته باشند، جای دیگران را بگیرند.

● جنابعالی، در کتابتان: «بهائیت در ایران» نظریه‌ای را ارائه که کرده‌اید که بر اساس آن، بایت و بهائیت، به دلیل تقابل و تعارض ذاتی و بنیادین با اوتوریته و اقتدار (ملی — دینی) ملت مسلمان ایران، در راستای استراتژی استعمار قرار دارد، و از این طریق، احتمال دست داشتن دولت‌های خارجی را در ایجاد یا دست کم پرورش و دوام این فرقه‌ها، تقویت کرده‌اید. لطفاً در این باره هم توضیحی بدھید.

عدهایی، رواج یافته است. عبارت «تئوری توطنه» هم از همین دست مطلق‌اندیشی‌هاست که با رشت علمی و تحقیقی انجام می‌گیرد. در پاسخ به پرسش‌های قبلی شما، ابتدا ماهیت عوامل اصلی این جریان، و سپس زمینه‌ها و بسترها مساعد داخلی برای رشد آن را توضیح دادم. آنگاه از حمایت آشکار دولت‌های بیگانه از امثال حسینعلی بهاء و عبدالبهاء سخن گفتم و نهایتاً تأثیر روابط بین‌الملل را تحلیل نمودم. همه این‌ها نیز، مستند و مبتنی بر دادها و اطلاعات مسلم تاریخی بود. همان طور که گفتم، در دوره قاجار، بهویژه پس از شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس، دولت ایران تحت نفوذ بیگانگان قرار گرفت و آنان برای تبدیل این کشور به مستمرمرة خود، تلاش پیگیر خویش را آغاز کردند. اینکه کشورهای غیر اروپایی در آن زمان هر یک مستمرمرة بکی از کشورهای اروپایی شدند، واقعیت است که نمی‌شود با برچسب تئوری توطنه آن را انکار کرد. تلاش کشورهای همچون انگلستان در آن برهه از تاریخ جهان بر این بود که از شرق تا غرب عالم را تحت نفوذ خود درآورند و چنین هم شد. به قول خودشان آفتاب در قلمرو نفوذشان غروب نمی‌کرد. وقتی از چنین دوره‌ای از تاریخ جهان صحبت می‌کنیم، نمی‌توانیم مداخله کشورهای بیگانه را در تحولات داخلی کشورمان نادیده بگیریم. اما مسلم است که زمینه و شرایط درونی جامعه (عنی وضعیت فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و نظامی) هم باید برای این مداخلات مساعد باشد تا آن‌ها امکان ترکتازی را در آن داشته باشند. به همین مناسب است که از ضعف فرهنگی و نیز اقتصادی کشورمان به عنوان عواملی باد کردم که راه را بر اعمال توطنه‌های بیگانگان در کشورمان گشود. اما در همین جا لازم است مجدداً این نکته را ایجاد اوری و روی آن تأکید کنم که تقریباً تنها کشور جهان‌سومی که مستمرمرة مستقیم هیچ کشور خارجی نشد ایران است. این پدیده، مرهون همت بلند ملت ایران، وجود رهبرانی بیدار مانند روحانیت مجاهد، و الگویی‌تری آنان از منطق ظالم‌ساز و ذلت‌نابذیر «اعشورا» و امید و انتظارشان به «حاکمیت عدل و توحید توسط حضرت ولی عصر(عج)» بر سراسر جهان در آخرالزمان» بود که باعث می‌شد آنان، تا پای جان، مبارز و پرماید باقی بمانند و بی وفه به سوی آن اینده روش پیش روند.

**● ما در نظر داشتیم پرسش‌های بسیاری را درباره فرقهٔ ضاله با شما در میان بگذاریم، اما بحث به درازا کشید و ظرفیت محدود «زمانه»، مجال گفت و گویی بیشتر را نمی‌دهد. خوشبختانه طالب جالب و رهگشای زیادی مطرح شد که مسلمان برای پژوهشگران و طالبان حقیقت مفید خواهد بود. مجدداً از لطفی که با قبول مصاحبه، مبدول داشتید تشکر می‌کنیم.**

من هم از شما تشکر می‌کنم و توفيق شما و خوانندگان را در شناخت عالمانه حقایق و التزام به آن‌ها از خداوند ممتاز خواستارم.

شمال ایران، کار رقابت با انگلیس را ادامه داد و با گستاخی، امتیازاتی نظیر تأسیس بانک استقراری روس را کسب کرد و نیز اجازه تأسیس بربگاد مستقل فرقان را یافت که در حقیقت نوعی سلطه بر نیروی نظامی ایران بود. بدین گونه، دولت ایران در برابر روس و انگلیس به نوعی دلت و عقب‌نشینی روزافزون گرفتار شد و توان مقاومت در مقابل زیاده‌خواهی‌های آنان را نداشت. آن‌ها نیز گام به گام جلو می‌آمدند و آنچه از دستشان بر می‌آمد امتیاز می‌گرفتند...

با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان چنین نتیجه گرفت که دولت‌های خارجی در راه کسب منافع و تحمل مطالع خوبی، با دولت ایران، چنان مشکلی نداشتند، اما ملت مسلمان و شیعه ایران (به رهبری روحانیت مجاهد) شدیداً در مقابل آنان (چه نهادی استعمار و چه ادادگی دولت ایران در برابر آن) استادگی می‌ورزید و در مواردی، همچون ماجراهی قتل گربایدوف و نهضت تحریم تباکو، برای مقابله با استعمارگران حتی بر دولت و دربار ایران نیز می‌شورید، که همین مقدمه جنبش ضد استبدادی مشروطیت شد. نمونه‌های بارز تقابل ملت و روحانیت ایران با بیگانگان فزون خواه و متجاوز را می‌توان، از جمله، در موارد زیر مشاهده کرد: صدور حکم جهاد توسط علاما و بسیج مردم در جنگ ایران و روس، و پیروزی‌های شگفت‌انگیز اولیه حاصل از آن در آغاز دوره دوم این جنگ‌ها؛ نهضت تنگستانی‌ها و دیگر دلاور مردان خطه جنوب بر ضد تجاوز نیروهای نظامی انگلیس، هم در زمان ناصرالدین‌شاه و هم در سال‌های جنگ قهقهه از انعداد ترکانچای، سفارتخانه دائمی در ایران تأسیس کرد و اینگلستان نیز پس از وی به این امر اقدام نمود. به علت مخالفت مردم به رهبری علاما با امتیازهای استعماری مختلف، از جمله امتیاز رویتر و رُزی، و نیز وامهای کمرشکن این‌سلطان در زمان مظفر الدین‌شاه از روسیه، و بالآخره پس از اشغال جزیره خارک به دست انگلیسی‌ها اول بر ضد متفرقین (روس و انگلیس) و در پاسخ به احکام جهاد علمای شیعه دو کشور.

بنابراین، دولت‌های روس و انگلیس بر دولت ایران، به نوعی، اعمال سلطه می‌کردند، اما ملت دین‌دار و غیور ایران (که از حماسه عاشورا خط می‌گرفت) به هیچ روی پذیرای این دلت نبود، و هرگز نفوذ و سیطره بیگانگان را به رسمیت نشناخت. از همین جاست که فرضیه شکستن «کیان و انسجام ملی - دینی» ملت مسلمان و شیعه ایران، و ایجاد یا تقویت فرقه‌ها و مسلک‌های نوظهور شبه‌دینی و ضد اسلامی توسط دولت‌های خارجی (بهویژه روس و انگلیس) فقط می‌گیرد و چنان که قبل از قفقنیم، وجود اسناد و مدارک فراوان تاریخی مبنی بر پشتیبانی مستقیم و غیرمستقیم دول بادشده از فرقه‌هایی جون بایت و بهائیت نیز مؤید مداخله بیگانگان سلطه‌جو در «کاشت» یا دست کم «برداشت» این فرقه‌هاست.

**● آیا این به واقع نوعی تحلیل در قالب تئوری توطنه نیست؟**

متأسفانه تحت گزاره جامعه‌شناسی اثبات‌گرای مطلق‌اندیشی در تحلیل‌های اجتماعی، امروزه و از جانب

در آن کتاب، سخنم را با طرح این پرسش اساسی آغاز کرده‌ام: چندمان و آرایش نیروهای بیگانه در ایران اسلامی در قرن سیزدهم هجری / نوزدهم میلادی، یعنی در زمان پیدایش فرقه بایت و بهائیت، چگونه بود؟ نفوذ قدرت‌های امپرالیستی در این سرزمین چگونه استقرار یافت و این قدرتها در برابر نفوذ و اقتدارهای داخلی به چه صورت عمل کردند و کارکردنشان در خصوص فرقه‌های نوظهور چه بود؟

طرح این پرسش و ضرورت پاسخگویی بدان، از آن جهت اهمیت اساسی دارد که هرچند خوشبختانه کشورمان (ایران) بین کشورهای آسیایی و افریقایی، تنها کشوری است که هیچ‌گاه به استعمار رسمی و مستقیم دولت‌های غربی درنیامد، اما بر آگاهان به تاریخ این سرزمین، کاملاً روش است که نفوذ دولت‌های سلطه‌جو در آن، از اوایل قرن نوزدهم میلادی به بعد، برای سال‌های متمادی، بسیار تعیین‌کننده بود.

سپس با نگاهی فشرده و کلان به فرایند نفوذ دولت‌های روس و انگلیس در ایران و سیطره سیاسی، نظامی و اقتصادی آن‌ها بر این کشور در قرن نوزدهم، و «دادگی» روزافزون دولت قاجار و «استادگی» پایدار ملت مسلمان ایران (به رهبری علمای شیعه) در برای این نفوذ و سیطره، اورده‌ام: در طی دوران قاجار پس از فتحعلی‌شاه، عدم‌تربین دول ذی نفوذ در ایران، روس تزاری و انگلیس بودند، روسیه پس از انعقاد قرارداد ترکانچای، سفارتخانه دائمی در ایران تأسیس کرد و اینگلستان نیز پس از وی به این امر اقدام نمود. به علت شکست نظامی ایران از روسیه، روس‌ها از امتیازات بسیاری بهره‌مند شدند و انگلیسی‌ها هم، برای کسب همان نوع امتیازها، به طور مستمر تلاش می‌کردند. بالاخره پس از اشغال جزیره خارک به دست انگلیسی‌ها و حمله آن‌ها به بندر استراتژیک بوشهر (در زمان ناصرالدین‌شاه)، دلیران تنگستان با آنان مقابله کردند و با شکست تنگستانی‌ها و یاس و سستی ناصرالدین‌شاه، عهدنامه‌ی بین ایران و انگلستان در پاریس امضا شد که بر جایی هرات و افغانستان از ایران مهر تأیید زد. بریتانیا، با زور و نیزگ، امتیازات دیگری نیز از دولت ایران گرفت که از آن جمله، امتیاز تأسیس بانک شاهی و نیز جواز کشتی رانی در رود کارون بود. چندی پیش از آن، قرارداد رویتر معقد شده بود، که با قیام علاما (به رهبری حاج‌ملالعکی کنی) و فشار روس‌ها، موقوف‌الاجرا شد. پس از درگذشت آیت‌الله کنی، امتیاز بانک شاهی و اکتشاف معدن ایران (جز معدن سنگ‌های قیمتی) به انگلستان واگذار گردید و نیز قرارداد استعماری رُزی با یک کمپانی انگلیسی بسته شد که از حمایت دولت بریتانیا برخوردار بود، که آن نیز با قیام سراسری ملت ایران به رهبری علمای دین (و در رأس همه: میرزا شیرازی) که در تاریخ از آن با عنوان «جنبش تحریم تباکو» یاد می‌شود، سرانجام باطل و ملغاً گردید و حتی دولت مقنن‌لنن (به ریاست سالیسبوری) دچار بحران شد و سقوط کرد.

در برای تراکتازی‌های بریتانیا، امپراتوری روسیه نیز بیکار نبود و دربار تزار، پس از تصرف بخشی از